

<https://pecritique.com/>

نقد اقتصاد سیاسی  
ار دیهشت ۱۴۰۲

# بازنگاری سرمایه‌داری در ایران از خلال امر بین‌الملل

کامران متین



ترجمه‌ی جهانگیر محمودی



### مقدمه‌ای بر ترجمه‌ی فارسی

متن پیش رو را باید در سه زمینه‌ی گسترده و متقابلاً درهم‌تنیده، یعنی بازتبیین سرمایه‌داری در ایران (مسئله‌ی متعارف/نامتعارف‌بودن آن)، تمرکز نظری نویسنده (نظریه‌پردازی مجدد مدرنیته‌های غیرغربی) و روابط بین‌الملل انتقادی (جامعه‌شناسی تاریخی بین‌المللی) فهم کرد. آن‌چه هر سه زمینه را به هم گره می‌زند بازمفهوم‌پردازی «امر بین‌الملل» و ادغام هستی‌شناختی آن در نظریه‌ی اجتماعی است.

درواقع، یکی از کلیدی‌ترین مباحث – اما عمدتاً بیراهه، اگر نگوئیم بیهوده – در حلقه‌های روشنفکری و آکادمیک ایران، پرسش از «متعارف/نامتعارف» بودن ظهور و تکوین پدیده‌هایی همچون «سرمایه‌داری» و «نولیبرالیسم» در ایران است. برخی با توسل به نظریه‌ی کلاسیک مارکسیستی، سعی در توضیح چگونگی جهان‌شمولیت این پدیده‌ها، کفایت نظری مفاهیم ناظر بر آن‌ها و همچنین تبیین نمونه‌ی موردی ایران همچون یک تجربه‌ی مشابه – ضمن بازشناسی برخی تفاوت‌های درونی یا ناشی از منطق سرمایه‌داری) – دارند. در مقابل، بعضی دیگر با تأکید بر تفاوت‌های تجربه‌ی سرمایه‌داری یا نولیبرالیسم در ایران در قیاس با نمونه‌های به‌ظاهر متعارف و «تاب» غربی آن، گرایش به برکشیدن این تفاوت(ها) تا حد خاص‌بودگی(های) غیرقابل نظریه‌پردازی و در نتیجه استثناء‌انگاری آن دارند و یا با تحلیلی آسیب‌شناختی، به توضیح دلایل «ناقص‌بودن» و «موانع تاریخی» آن‌ها می‌پردازند. به هر حال، آنچه در تمامی این قرائت‌ها معیار توضیح این پدیده‌هاست، استناد به منطق سرمایه و تجارب تاریخی اولیه‌ی ظهور آن در غرب است. قرائتی که به‌لحاظ معرفت‌شناختی و روش‌شناختی دهه‌هاست متهم به «اروپامحوری» است.

اما آیا امکان نوعی نظریه‌پردازی درباب انکشاف سرمایه‌داری در ایران وجود دارد که ضمن بازشناسی تفاوت‌های جامعه‌شناختی و تمایزات تاریخی ناشی از همزیستی تعاملی ژئوپلیتیکی، آن را درون خوانشی از «امر جهان‌شمول» بازتبین کند و در عین حال خود را از بازتولید اروپامحوری وارهاوند؟ در این میان جایگاه تئوریک بازمفهوم‌پردازی «امر بین‌الملل» و رابطه‌ی آن با روندهای تاریخی تغییر اجتماعی چگونه باب یک گفتگوی انتقادی و امکان مداخله‌ای نظری را درباره‌ی ایران مدرن

می‌گشاید؟ آن‌گونه که نویسنده در این متن بسیار فشرده مدعی است، بازنگاری سرمایه‌داری در ایران از خلال «امر بین‌الملل» و آموزه‌های انتقادی نظریه‌ی «توسعه‌ی ناموزون و مرکب» نه فقط شامل بازتیین شکل‌گیری و تکوین آن در قرائتی رهاشده از منطق اروپامحوری و بل‌آن‌بست‌های پسااستعمارگرایی است، بلکه ضرورتاً به پروبلماتیزه کردن درهم‌تنیدگی سرمایه‌داری، تشکیل دولت-ملت مدرن و مسئله‌ی ملت/ملیت‌های فرودست نیز می‌انجامد.

علاوه بر این، به نظر می‌رسد لنز نظری و روش‌شناختی این رویکرد راهی فراسوی دوگانه‌های غالب بر فضای علوم انسانی و اجتماعی ما -از جمله «عام‌گرایی/خاص‌گرایی»، «غربی/شرقی» و «جهانی/بومی»- می‌گشاید؛ امکان‌هایی که به جای افزودن به تشتت نظری فضای آکادمیک ما، قادر خواهد بود بینش تاریخی-جامعه‌شناختی‌مان را از خلال پروژه‌ی گسترده‌تر بازاندیشی «مدرنیته‌ی‌های غیرغربی» درون جامعه‌شناسی تاریخی بین‌المللی پروبلماتیزه کند.

\*\*\*

«بازنگاری سرمایه‌داری در ایران»<sup>1</sup> مستلزم پاسخ به یک پرسش پیشینی نظری درباره‌ی خاستگاه‌ها و توسعه‌ی سرمایه‌داری است، چراکه بسیاری از تحلیل‌های موجود درباب تجربه‌ی مدرنیته‌ی سرمایه‌داری ایران گرایش دارند تا نظریات کلاسیک مارکسیستی توسعه‌ی سرمایه‌داری را به گونه‌ای غیرانتقادی به کارگیرند. مشکل تحلیلی این ادبیات، به‌ویژه توسل مکرر آن به استثناء‌گرایی، نه در سطح تجربی یا تحلیلی که تنها در ریشه‌های نظری‌شان در مارکسیسم کلاسیک قابل حل است (بنگرید به بحث

<sup>1</sup> «بازنگاری سرمایه‌داری در ایران» عنوان میزگردی بود که توسط انجمن ایران‌پژوهی با مشارکت کاوه احسانی، مازیار سمیعی، محمد مالجو، رودی متی، کامران متین، بیتا موسوی و کوان هریس در سال ۲۰۲۱ برگزار شد. برای اطلاعات بیشتر درباره‌ی این میزگرد و آشنایی با مباحث مشارکت‌کنندگان دیگر رجوع کنید به:

Mousavi B, Ehsani K (2023) "Writing Capitalism into Iran: A Roundtable Discussion", *Iranian Studies*, 56, 387-389.  
<https://doi.org/10.1017/irn.2023.10>

سمیعی در این میزگرد). این ملاحظه جایگاهی کانونی در برنامه‌ی پژوهشی من دارد. آنچه در ادامه می‌آید قسمی تبارشناسی موجز و فشرده از این برنامه‌ی پژوهشی و [برشمردن]<sup>۲</sup> برخی از نتایج تحلیلی آن برای حوزه‌ی ایران پژوهی است.

نقطه‌ی ورود من [به این مبحث] مارکسیسم سیاسی بود؛ شاخه‌ای از نظریه‌ی مارکسیستی که در نظریه‌پردازی عروج سرمایه‌داری، مبارزه‌ی طبقاتی و روابط مالکیت اجتماعی را بر گسترش تجارت و بازرگانی ارجحیت می‌دهد.<sup>۳</sup> با تکیه بر نوشته‌های متأخر مارکس، به‌ویژه «سرمایه»، مارکسیست‌های سیاسی استدلال می‌کنند از آنجایی که مبادله و تجارت ویژگی تمامی جوامع بشری بوده است، این‌همان‌پنداری توسعه‌ی سرمایه‌داری با گسترش تجارت، از سرمایه‌داری تاریخ‌زدایی و درنتیجه آن را طبیعی‌سازی می‌کند. در مقابل، آن‌ها معتقدند سرمایه‌داری پی‌آمد به‌اصطلاح انباشت بدوی - یعنی جدایی تولیدکنندگان مستقیم از ابزار تولید به‌دنبال مبارزات طبقاتی طولانی در انگلستان قرن‌های شانزدهم و هفدهم - است. سرمایه‌داری زراعی حاصل از این روند، بعداً به سرمایه‌داری صنعتی تبدیل شد. این استدلال نتایجی انتقادی برای ادبیات [پژوهشی] مدرنیته‌ی ایرانی به همراه داشت که در آن ظهور سرمایه‌داری در ایران اواخر قرن نوزدهم و ابتدای قرن بیستم بر اساس وجود بورژوازی تجاری مفروض گرفته می‌شود. چنین فرضی به‌ویژه در روایت‌های عمده‌ی مارکسیستی درباره‌ی انقلاب مشروطه به‌مثابه‌ی یک انقلاب بورژوازی ناتمام یا شکست‌خورده مشهود است.<sup>۴</sup>

<sup>۲</sup> همه‌ی مواردی که با علامت [ ] مشخص شده‌اند، در ترجمه به متن اصلی اضافه شده است.

<sup>3</sup> Karl Marx, *The Communist Manifesto* (London: Penguin, 1985); Immanuel Wallerstein, "The Rise and Future Demise of the World Capitalist System: Concepts for Comparative Analysis," *Comparative Studies in Society and History* 16, no. 4 (1974): 387-415; Robert Brenner, "The Origins of Capitalist Development: A Critique of Neo Smithian Marxism," *New Left Review* 104 (1977): 25-92.

<sup>4</sup> Ervand Abrahamian, "The Causes of the Constitutional Revolution in Iran," *International Journal of Middle Eastern Studies* 10, no. 3 (1979): 381-414; Ahmad Ashraf, "The Roots of Emerging Dual Class

یکی دیگر از بینش‌های حائز اهمیت مارکسیسم سیاسی این است که جدایی میان امر اقتصادی و امر سیاسی (یعنی بازار و دولت) ناشی از انباشت بدوی، یک مسئله‌ی نهادی است و نه ساختاری. به عبارت دیگر، این تفکیک نوعی تمایزیابی درون یک کلیت است.<sup>۵</sup> بنابراین، سرمایه‌داری را بایستی همچون یک شکل به لحاظ تاریخی خاص از کلیت اجتماعی، به مثابه‌ی یک شیوه‌ی زندگی و نه صرفاً یک نظام تولید درک نمود.<sup>۶</sup> پی‌آمد [چنین خوانشی] این است که در بحث از هر شکل ملی سرمایه‌داری، امر اقتصادی و امر سیاسی را نباید همچون حوزه‌های نظری و تحلیلی مجزا فهم کرد. چنین بینشی برای مباحث اخیر پیرامون این که آیا ایران معاصر را می‌توان «نولیبرال» تلقی نمود یا خیر،<sup>۷</sup> پی‌آمدهایی حیاتی به دنبال دارد.

مارکسیسم سیاسی در تاریخی‌کردن سرمایه‌داری مشکلی را حل کرد، اما [همزمان] به مشکل دیگری دامن زد، چرا که توسعه‌ی سرمایه‌داری را به‌طور کلی با تعمیم برون‌یابی<sup>۸</sup> از نمونه‌ی انگلستان تئوریزه کرد. این شیوه‌ی درون‌مدار<sup>۹</sup> نظریه‌پردازی، محور بین‌الجوامعی<sup>۱۰</sup> علیت [تاریخی] را مغفول قرار می‌دهد. اما با توجه به این واقعیت که سرمایه‌داری در همه‌جا به‌طور همزمان ظهور نکرد (توسعه‌ی آن ناموزون بود)، [پیامد این] غفلت نظری بسیار حیاتی بود. این نادیده‌انگاری بُعد

---

Structure in Nineteenth Century Iran,” *Iranian Studies* 14, no. 1–2 (1981): 5–27.

<sup>5</sup> Ellen Meiksins Wood, “The Separation of the Economic and the Political in Capitalism,” *New Left Review* 127 (1981): 66–95.

<sup>6</sup> Karl Marx and Friedrich Engels, *The German Ideology* (New York: Prometheus Books, 1998).

<sup>7</sup> Kayhan Valadbaygi, “Neoliberalism and State Formation in Iran,” *Globalizations*, January 17, 2022, doi: 10.1080/14747731.2021.2024391.

<sup>8</sup> Extrapolating

<sup>9</sup> Internalist

<sup>10</sup> Intersocietal

بین‌الجوامعی توسعه‌ی سرمایه‌داری از طریق «روش تطبیقی»<sup>۱۱</sup> بازتولید شد؛ وضعیتی که پساستعمارگرایی [آن را] به‌عنوان خاستگاه اروپامحوری، و به‌طور ضمنی استثناء‌گرایی، بازشناخت.<sup>۱۲</sup> با توجه به این‌که همچون تمامی موارد پسا-انگلیسی، سرمایه‌داری ایرانی (به‌معنای کلیت اجتماعی-سیاسی فوق‌الذکر) به‌رغم تجربه‌اش از انباشت بدوی و وابستگی به بازار- دو ستون تعریف مارکسیسم سیاسی از سرمایه‌داری که توسط دیگر مشارکت‌کنندگان این میزگرد مورد اشاره قرار گرفته (بنگرید به مباحث هریس، مالجو، متی) - تفاوت بارزی با نمونه‌ی تاریخی انگلیس دارد، این مشکلات تأثیر مستقیمی بر بحث ما می‌گذارد.

انتقادات پساستعماری از مارکسیسم سیاسی توجه من را به مسئله‌ی «درون‌مداری»<sup>۱۳</sup> معطوف کرد. درون‌مداری اشاره دارد به گرایش به توضیح و نظریه‌پردازی پدیده‌های اجتماعی و تاریخی با ارجاع به مشخصه‌هایی که درونی یک جامعه‌ی معین است. گرایشی که می‌توان استدلال کرد کل سنت نظریه‌ی اجتماعی کلاسیک، از جمله ماتریالیسم تاریخی را دربر می‌گیرد.<sup>۱۴</sup> من با الهام از جامعه‌شناسی تاریخی بین‌المللی مارکسیستی و با ادغام «امر بین‌الملل» در نظریه‌ی اجتماعی به دنبال غلبه بر کاستی‌های درون‌مداری بودم. امر بین‌الملل به «آن بعد از واقعیت اجتماعی» اشاره دارد «که مشخصاً ناشی از وجود بیش از یک جامعه درون آن

## 11 Comparative method

<sup>۱۲</sup> مطالعه‌ی تطبیقی، مطالعه‌ی رابطه‌ای موضوعاتی است که در آن تشابهات و تمایزات اساسی آن‌ها (به‌غلط) مفروض گرفته می‌شود. بنگرید به؛

J. M. Blaut, *The Colonizer's Model of the World: Geographical Diffusionism and Eurocentric History* (New York: Guilford Press, 1993).

## 13 Internalism

<sup>۱۴</sup> Friedrich Tenbruck, "Internal History of Society or Universal History?" *Theory, Culture and Society* 11, no. 1 (1994): 75-93; Justin Rosenberg, "Why Is There No International Historical Sociology?" *European Journal of International Relations* 12, no. 3 (2006): 307-40.

است.<sup>۱۵</sup> این هستی‌شناسی اجتماعی متکثرشده، مفهوم مارکسیستی جامعه را به سطح بشریت به‌مثابه‌ی یک شکل‌بندی جهانی به‌لحاظ درونی متمایز [و ناهمگون] گسترش می‌دهد. به‌طور خلاصه، نقد و فراروی از درون‌مداری نیازمند برداشتی هستی‌شناختی از امر اجتماعی و امر بین‌الجوامعی به‌عنوان [پدیده‌های] متقابلاً برسرانده است. من در کتاب «باز آفرینی مدرنیته‌ی ایرانی»، چنین برداشتی را از خلال تکمیل پیش‌فرض بنیادی ماتریالیسم تاریخی، همانا «رابطه‌ی دوگانه» [تعامل انسان‌ها با طبیعت و روابط اجتماعی میان انسان‌ها در تعامل‌شان با طبیعت] درون یک رابطه‌ی [تعاملی] سه‌گانه صورت‌بندی کرده‌ام. این رابطه‌ی سه‌گانه روابط درون‌جوامعی، جامعه-طبیعت و بین‌الجوامعی را دربرگیرد.<sup>۱۶</sup> این حرکت نظری همچنین به پژوهش‌های انتقادی در زمینه‌ی بحران اکولوژیک معاصر ایران و به‌طور کلی آنتروپوسن<sup>۱۷</sup> نیز کمک می‌کند.

حرکت‌های مفهومی فوق به‌صورت ضمنی در نظریه‌ی «توسعه‌ی ناموزون و مرکب»<sup>۱۸</sup> (UCD) تروتسکی وجود دارد که من آن را به‌شکلی انتقادی در تحقیقاتم به‌کار گرفته‌ام. توسعه‌ی ناموزون و مرکب از کثرت بین‌الجوامعی (ناموزونیت) می‌آغازد و «پی‌آمدهای تفاوت، همزیستی، تعامل، ترکیب و تغییر دیالکتیکی»<sup>۱۹</sup> آن را دربرمی‌گیرد. این نظریه ناظر بر وضعیت هستی‌شناختی توسعه به‌مثابه [یک امر] ذاتاً تعاملی و چندراستایی<sup>۲۰</sup> است.<sup>۲۱</sup> اشکال و نتایج انضمامی توسعه‌ی ناموزون و مرکب

<sup>15</sup> Rosenberg, "Why Is There No International Historical Sociology?" 308.

<sup>16</sup> Kamran Matin, *Recasting Iranian Modernity: International Relations and Social Change* (London: Routledge, 2013), 153–54.

<sup>17</sup> Anthropocene

<sup>18</sup> Uneven and combined development

<sup>19</sup> Justin Rosenberg, "International Relations in the Prison of Political Science," *International Relations* 30, no. 2 (2016): 135.

<sup>20</sup> Multilinear

<sup>21</sup> Matin, *Recasting Iranian Modernity*, 16–17.

در هر دوره‌ی خاص یا هر جامعه‌ای، از قبل ترسیم‌شده یا داده‌شده در [ساحت] نظریه نیستند. این مسائل نیازمند تحلیل‌های تجربی انضمامی و بینش نظری انتقادی است. با این همه، می‌توان نکات زیر را درباره‌ی پویایی‌های اولیه و کلی توسعه‌ی ناموزون و مرکب بیان کرد.

اولاً، توسعه‌ی تاریخی یک جامعه‌ی معین همیشه در تعامل با دیگر جوامعی که به‌شکلی متفاوت ساخت یافته‌اند، صورت می‌گیرد. به عبارت دیگر، توسعه‌ی تاریخی هر جامعه‌ای دربرگیرنده‌ی یک بُعد بین‌الجوامعی است. این جنبه‌ی به‌لحاظ تحلیلی بیرونی (اما به‌لحاظ تاریخی لاینفک از) تغییر اجتماعی داخلی، اغلب به‌صورت تجربی در اکثر تحلیل‌های [مرتبط با] ایران مورد تصدیق قرار می‌گیرد، اما اهمیت تاریخی و برساننده‌ی آن به‌لحاظ مفهومی صورت‌بندی نمی‌شود یا به [ابعاد] ثانوی یا پیشامدی تعبیر می‌شوند. برای مثال، به‌طور معمول به ماهیت به‌لحاظ ژئوپولیتیکی تدافعی مدرنیزاسیون پهلوی اذعان می‌شود، اما شیوه‌ای که این بُعد خارجی توسعه‌ی مدرن ایران بر قریب به اکثریت جنبه‌های مدرنیته ایرانی تأثیر گذاشته است، تئوریزه‌نشده باقی مانده است.<sup>۲۲</sup> یکی از این جنبه‌ها تمرکزگرایی فرهنگی و زبانی ایران مدرن در بستر یک جامعه‌ی چندفرهنگی است، مسئله‌ای که در پایین به آن باز خواهیم گشت.<sup>۲۳</sup>

در ثانی، تمامی نمونه‌های توسعه‌ی سرمایه‌دارانه درون یک بستر بین‌المللی شکل گرفته‌اند که از قبل توسط تجارب پیشین توسعه‌ی سرمایه‌داری فراعین<sup>۲۴</sup> یافته‌اند و به‌عنوان «تازیانة ضرورت بیرونی» و همچنین «معلم متخاصم»<sup>۲۵</sup> عمل می‌کنند. این

22 Touraj Atabaki and Erik J. Zürcher, *Men of Order: Authoritarian Modernization under Atatürk and Reza Shah* (London: I. B. Tauris, 2004).

23 Afshin Marashi, *Nationalizing Iran: Culture, Power, and the State, 1870–1940* (Seattle: University of Washington Press, 2008).

24 Over-determination

25 Leon Trotsky, *The History of the Russian Revolution* (London: Pluto, 1985), 26–27.



بدان معنی است که مدرنیزاسیون سرمایه‌دارانه پس از نمونه‌ی انگلستان گرایش [ساختاری] به هدایت دولتی دارد و از این‌رو به‌لحاظ خارجی تدافعی و به‌لحاظ داخلی قهری است. مدرنیزاسیون ایرانی در دوره‌ی پهلوی تجسم این وضعیت است. در نتیجه، طبقه‌ی سرمایه‌دار جدید به‌لحاظ سیاسی و اقتصادی به دولت وابسته است. این شرایط به‌ویژه در پیدایش یک بورژوازی کمپرادر در دوره‌ی پهلوی، و بنیادهای حکومتی در ایران پسانقلابی انعکاس یافته است.

ثالثاً، در کانون توسعه‌ی مرکب پدیده‌ی «جانشینی»<sup>۲۶</sup> یا جایگزینی پدیده‌های بومی و خارجی با عاملیت، نهادها، ابزارها، مواد و روش‌های فرایندهای پیشین مدرنیزاسیون سرمایه‌داری در غرب قرار دارد. جانشینی لزوماً اشکال آمیخته‌ای را ایجاد می‌کند که به‌طور پویا مستعد تنش هستند، زیرا در نسبت با جوامع درحال توسعه‌ی متأخر [در پیوندی] غیرارگانیک قرار دارند چرا که به‌واسطه‌ی پویایی‌های تماماً درونی آن جامعه توسعه نیافته‌اند. تضاد کانونی که انقلاب‌های مدرن را شکل می‌دهد در این وضعیت نهفته است.<sup>۲۷</sup> یک شکل پدیده‌ی جانشینی که دارای پی‌آمدهای مهمی است مربوط به عاملیت تاریخی روند انباشت بدوی است؛ روندی که در انگلستان توسط بورژوازی سرمایه‌دار درحال ظهور اعمال شد، اما در نمونه‌های متأخر توسط بازیگران غیربورژوا - مثلاً اشرافیت یونکرها (پروس)، مطلقه‌گرایی تزاری (روسیه) و استبداد پهلوی (ایران) - صورت گرفت. این روند پی‌آمدهای عمیقی برای تشکیل طبقات مدرن و مبارزات طبقاتی در اروپا و جنوب جهانی به‌دنبال داشته است. برای مثال، در ایران خود-جانشینی<sup>۲۸</sup> دولت به‌جای طبقات سرمایه‌دار در جریان صنعتی‌شدن تأثیرات اجتماعی-سیاسی اقتصاد رانتیر نفت‌محور ایران را تشدید کرده است.

علاوه بر این، جانشینی با پس‌وپیش کردن ترتب تاریخی لحظات اجتماعی و سیاسی تجربه‌ی انگلستان از توسعه‌ی سرمایه‌داری گره خورده است، به‌نحوی که آن‌ها یا به‌طور موازی پیش می‌روند (برای مثال، آلمان دوران بیسمارک) یا معکوس می‌شوند

26 Substitution

27 Matin, *Recasting Iranian Modernity*

28 Self-substitution

(برای مثال، فرانسه، روسیه، ژاپن، چین، ترکیه و ایران). در ایران تشکیل یک دولت-ملت متمرکز مقدم بر انباشت بدوی به‌عنوان زیربنای توسعه‌ی سرمایه‌داری بود. [از این رو] دولت-ملت پس از تثبیت‌اش، انباشت اولیه را در قالب یک «انقلاب منفعل»<sup>۲۹</sup> پی گرفت. این روند یک پی‌آمد حیاتی به همراه داشت: «فرد انتزاعی»<sup>۳۰</sup> (ایجاد شده توسط انباشت بدوی)، که مبنای شکل‌گیری ملت امپراتوری انگلستان بود، با «جمع غیرشخصی»<sup>۳۱</sup> یک ملت تعریف‌شده بر اساس ویژگی‌های قومی-فرهنگی و زبانی، جایگزین شد. دلیل این جانشینی این بود که انباشت بدوی بنیان‌های اجتماعی پیش‌سرمایه‌داری دولت تجددگرا و طبقات غیرسرمایه‌داری مسلط را از بین می‌برد [و بنابراین اعمال آن به‌مثابه‌ی مبنای تشکیل ملت معادل خودکشی سیاسی-اقتصادی بود]. در بسترهای چندفرهنگی مانند ایران، تشکیل جمع غیرشخصی ملت شامل سلسله‌مراتبی کردن قومی-فرهنگی مردمان مختلف ساکن قلمرو دولت-ملت تک‌بني در حال ظهور می‌گردید. این امر به نوبه‌ی خود منجر به دیگری‌شدن فرهنگی<sup>۳۲</sup> مردمان غیرحاکم، اقلیتی‌سازی<sup>۳۳</sup> سیاسی و امنیتی‌سازی سیاسی و ژئوپلیتیکی شد و این وضعیت به نوبه‌ی خود باعث برانگیختن «ملی‌گرایی‌های فرودست»<sup>۳۴</sup> شد. در نتیجه، پرسش ملت‌ها/ملیت‌ها همچنان دارای ابعاد و پی‌آمدهای استراتژیکی برای هر پروژه‌ی دموکراتیک و ضدسرمایه‌داری در ایران و نیز اکثر کشورهای غیرغربی است. یک نمونه‌ی مهم در این زمینه مسئله‌ی کورد در ایران و خاورمیانه به‌طور کلی است.

<sup>۲۹</sup> برای بحث پیرامون «انقلاب منفعل»، بنگرید به:

Antonio Gramsci, *The Antonio Gramsci Reader: Selected Writings 1916 -1935*, ed. David Forgacs (London: Lawrence and Wishart, 1999), 250.

30 Abstract individual

31 Impersonal collective

32 Cultural othering

33 Minoritization

34 Subaltern nationalisms

بنابراین، می‌توان دریافت که توسعه‌ی ناموزون و مرکب می‌تواند شکل‌گیری ملت را به‌عنوان یک پدیده کاملاً مدرن حتی در زمینه‌های به‌لحاظ جامعه‌شناختی غیرمدرن تاریخمند کند.<sup>۳۵</sup> این امر آن دست از جریان‌های ناسیونالیسم ایرانی را به‌چالش می‌طلبد که در [خوانش‌شان] ایران به‌مثابه یک ملت(-دولت) تاریخ‌زدایی می‌شود؛ شرایطی که خشونت بی‌حدوحصری را که در ساخت و کارکرد سیاسی آن به‌عنوان یک «دولت استعماری جانشین»<sup>۳۶</sup> دخیل است، پنهان می‌کند.

به‌هرحال، باید تأکید شود که روابط، اشکال و پویایی‌های جدیدی که توسعه‌ی ناموزون و مرکب ایجاد می‌کند نه می‌توانند صرفاً از ساختارهای اجتماعی و نهادهای داخلی جامعه مورد بررسی مشتق شوند، و نه به اشکال سرمایه‌داری از قبل موجود در جاهای دیگر که با آن همزمان هستند فروکاسته شوند. آن‌ها در تعامل هر جامعه با دیگر جوامع ظهور و تکوین می‌یابند. نظریه‌ی اجتماعی کلاسیک درون‌مدار، از جمله مارکسیسم، قادر به فهم نظری این آمیختگی‌ها نیست و در مقابل [آن‌ها را] به‌شکلی منفی توصیف، به‌طور هنجاری آسیب‌شناسی و به‌لحاظ تحلیلی استثناء‌نگاری<sup>۳۷</sup> می‌کند.

از این‌رو، می‌توان این طرح اولیه را مطرح کرد که توسعه‌ی ناموزون و مرکب منابع نظری انتقادی برای یک پروژه‌ی جدید، بازاندیشانه و انتقادی‌تر «نگارش سرمایه‌داری در ایران» را فراهم می‌کند، چراکه [این نظریه] قادر به غلبه بر اروپامحوری (به‌مثابه شکلی خاص از درون‌مداری) است و بنابراین می‌تواند بر گفتمان تحلیلی اروپامحور

35 Kamran Matin, "Deciphering the Modern Janus: Societal Multiplicity and Nation-Formation," *Globalizations* 17, no. 3 (2020): 436-51.

36 Afshin Marashi, "Paradigms of Iranian Nationalism: History, Theory and Historiography," in *Rethinking Iranian Nationalism and Modernity*, ed. Kamran Scot Aghaie and Afshin Marashi, 3-24 (Austin, TX: University of Texas Press, 2014).

37 Exceptionalize

مبتنی بر ایده‌ی «موانع» یا «تابهنجاری‌های» اشکال غیرغربی توسعه‌ی سرمایه‌داری نیز فایق آید. در عین حال، [چنین رویکردی] امکان به‌کارگیری یک چارچوب تحلیلی عمومی را نیز فراهم می‌سازد که به‌رغم برجسته‌سازی نقش سرمایه‌داری، از جهان‌شمول‌گرایی انتزاعی<sup>۳۸</sup> (که پساستعمارگرایی به‌درستی به نقد آن می‌پردازد) و گرایش خود پساستعمارگرایی به ذات‌گرایی فرهنگی و نسبی‌گرایی هنجاری اجتناب می‌ورزد.<sup>۳۹</sup>

---

<sup>38</sup> Abstract universalism

<sup>39</sup> Kamran Matin, "Redeeming the Universal: Postcolonialism and the Inner Life of Eurocentrism," *European Journal of International Relations* 19, no. 2 (2013): 353–77.